

بررسی اختیارات قضات در نظام دادرسی کیفری ایران (قبل و بعد از انقلاب)

فرشته مومنی

کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد زاهدان-وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

مدل تحقیقات مقدماتی همراه با نظارت قضایی و بدون آن، به ترتیب در دادرسی دیوان و ایران حاکم است. منظور از نظارت قضایی، وجود یک مرجع قضایی مستقل در مرحله تحقیقات مقدماتی است که در جمع‌آوری ادله دخالتی نداشته و معمولاً در سه مرحله اقدامات ورود به حریم خصوصی، اقدامات ناقص آزادی و تصمیم‌گیری برای کفایت تحقیقات مقدماتی به تقاضای دادستان، رسیدگی و براساس ادله ارائه شده، اتخاذ تصمیم می‌نماید. در دادرسی دیوان، شعبه پیش‌دادرسی وظیفه نظارت بر تقاضای دادستان برای اعلام ختم تحقیقات مقدماتی و ارسال پرونده به مرحله بعد را بر عهده دارد؛ درحالی‌که در دادرسی ایرانی، تصمیم بازپرس و تایید دادستان کافی بوده و مرحله دیگری قبل از آغاز محاکمه در نظر گرفته نشده است. وجود قاضی ناظر در مورد حریم خصوصی و آزادی، منطبق با موازین دادرسی منصفانه است و دخالت این مرجع در مرحله اعلام ختم تحقیقات موجب اطاله دادرسی خواهد بود. در نتیجه دادرسی ایرانی در این بخش بهتر از دادرسی دیوان کیفری بین‌المللی بوده و البته خود با این چالش مواجه است که به جای ضابطه وجود چند دلیل معقول برای ختم تحقیقات مقدماتی از ضابطه اثبات امر فراتر از هر شک معقول در پایان این مرحله استفاده یافته‌های تحقیق حاکی از این مطلب است که دادستان طرف دعوای عمومی است و اختیارات وی باید محدود به تعقیب جنایی و اقامه دعوای عمومی در مراجع قضایی باشد. در فرایند عدالت جنایی مرسوم در ایران جایگاه دوگانه برای دادستان پیش‌بینی شده است. به گونه‌ای که از طرفی جایگاه طرف دعوای عمومی و از طرف دیگر جایگاه بی‌طرف مقام قضایی، قاضی تحقیق یا نظارت‌کننده تحقیقات مقدماتی و ارائه دهنده تعلیمات لازم به بازپرس و ضابطان قضایی پیش‌بینی شده است. در نظام عدالت جنایی موجود جایگاه قضایی با جایگاه مدعی عمومی سازگار نیست و نمی‌توان پذیرفت که مدعی عمومی در عین حال تحقیقات مقدماتی را انجام دهد یا بر مقامات تحقیق نظارت کند

واژگان کلیدی: دیوان، بین‌المللی کیفری، جنایت، بشریت، تقنینی

مقدمه

یکی از مهم ترین مباحث دادرسی کیفری ساختاری، مقام قضایی ناظر در مرحله تحقیقات مقدماتی است. منظور از نظارت قضایی در مرحله تحقیقات مقدماتی، وجود یک مرجع قضایی کاملاً مستقل و بی طرف است که شخصاً در تحقیقات پیرامون جرم در مفهوم خاص خود، یعنی جمع نمودن ادله، هیچ گونه مداخله ای نداشته و شأن این مرجع، صرفاً رسیدگی به تقاضای دادستان یا مسوول دیگر مرحله تحقیقات مقدماتی ۴ و صدور یا عدم صدور مجوز در خصوص ورود به حریم خصوصی افراد، سلب حق آزادی و نیز اعلام ختم تحقیقات مقدماتی و ارسال پرونده از دادسرا به دادگاه می باشد. هرچند «قاضی ناظر» در دادرسی کیفری کشورهای متعلق به نظام حقوقی نانوخته شکل گرفته، در چند دهه اخیر این مرجع، وارد دادرسی برخی کشورهای متعلق به نظام حقوقی نانوخته نظیر ایتالیا و فرانسه نیز شده است. باوجوداین در اکثر کشورهای نظام حقوقی نانوخته و از جمله ایران کسی که عهده دار انجام تحقیقات مقدماتی است، شخصاً در مورد موارد گفته شده در فوق و بدون وجود نظارت قضایی مرجع دیگر اقدام می نماید. در کشورهایی که از مدل همراه با نظارت قضایی استفاده می نمایند، نظارت از جانب مرجع قضایی ناظر در تحقیقات مقدماتی، در سه مرحله، مشترک است. مرحله اول، مربوط به جایی است که مقام انجام دهنده تحقیقات برای جمع آوری ادله، نیاز به ورود به حریم خصوصی افراد دارد. مرحله دوم، مربوط به مواردی است که انجام تحقیقات مقدماتی، مستلزم سلب حق آزادی افراد است. مرحله سوم مربوط به پایان تحقیقات و تصمیم گیری برای ارسال پرونده به دادگاه می باشد. چون در زمان نگارش اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، نمایندگان کشورهای مختلف از نظام های حقوقی نانوخته و نانوخته حضور داشته اند، اساسنامه دیوان در بخش دادرسی کیفری به گونه ای نوشته شده که ویژگی های مشترک از هر دو نظام دادرسی در آن دیده می شود. از ویژگی های ذاتی نظام دادرسی نانوخته، نظارت قضایی در مرحله تحقیقات مقدماتی بر اقدامات و تحقیقات دادستان، پذیرفته شده و این نظارت قضایی از طریق شعبه پیش دادرسی ۱۱ اعمال می گردد. هرچند در مراحل مختلف از آغاز تحقیق تا احضار، جلب، بازداشت و ... دادستان، تحت نظارت شعبه پیش دادرسی قرار دارد، در مقاله حاضر به نظارت این مرجع در مرحله پایان تحقیقات مقدماتی و تصمیم گیری برای ارسال پرونده به مرحله محاکمه پرداخته شده است. مسأله پیش رو آن است که آیا اصولاً نیازی به وجود نظارت قضایی در این مرحله هست یا خیر. به عبارت دیگر آیا تصمیم گیری برای ارسال پرونده به مرحله محاکمه، هم پایه با تصمیم گیری در مورد مهم ترین حقوق افراد، شامل حق حریم خصوصی و حق آزادی هست تا حضور «قاضی ناظر» در این مرحله واجب باشد یا نه. اصولاً در ارتباط با مسأله مطرح شده (لزوم یا عدم لزوم وجود نظارت قضایی در مرحله تصمیم گیری برای ختم تحقیقات مقدماتی و ارسال پرونده به مرحله دادگاه) از سوی نویسندگان آیین دادرسی کیفری، دو نظر ارائه شده است. گروهی با تأکید بر این موضوع که مرحله تصمیم گیری برای ارسال پرونده به مرحله محاکمه، با هیچ یک از حقوق بنیادین و اساسی افراد در تعارض نیست، اعتقاد به عدم نیاز به وجود نظارت قضایی در این مرحله دارند. این گروه معتقدند که تصمیم مقام انجام دهنده تحقیق برای ارسال پرونده به مرحله محاکمه کافی است و تشکیل جلسه دیگر برای واری ادله جمع آوری شده از جانب مقام تحقیق موجب اطاله دادرسی خواهد بود. در مقابل، گروه دیگر معتقدند، کم کردن بار کاری دادگاه ها که مهم ترین وظیفه فرایند دادرسی، یعنی صدور حکم را بر عهده دارند، با جلوگیری از ارسال پرونده های ضعیف به مرحله محاکمه و خارج کردن سریع تر پرونده از فرایند رسمی عدالت کیفری در مورد افرادی که اتهامی متوجه ایشان نیست و ... مستلزم وجود نظارت قضایی مستقل بر مرحله تصمیم گیری برای ارسال پرونده به دادگاه است. بررسی این موضوع و رویه اتخاذ شده در دادرسی دیوان کیفری بین المللی و تطبیق آن با دادرسی ایرانی از چند جهت دارای اهمیت است. از یک سو در دادرسی ایرانی برخلاف دادرسی دیوان، تصمیم گیری برای ارسال پرونده به دادگاه، نیازمند تشکیل جلسه و دعوت از طرفین نبوده و این تصمیم از جانب بازپرس و با تأیید دادستان اتخاذ می شود. در واقع، در این بخش، مدل ایرانی، بدون نظارت قضایی است. تطبیق این وضعیت با دادرسی دیوان به عنوان دو مدل کاملاً مختلف می تواند به اصلاح وضعیت دادرسی ایرانی کمک نماید. از سوی دیگر، هرچند تاکنون نوشته های ارزشمند از جانب نویسندگان حقوقی در ارتباط با دادرسی دیوان به جامعه حقوقی ارائه شده که برخی از آنها در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته، به صورت

خاص و موردی، تطبیق وضعیت های خاص دادرسی یک نهاد بین المللی با دادرسی داخلی مورد بررسی قرار نگرفته است. در مقاله حاضر، به توصیف هر دو مدل ایرانی و دیوان و تحلیل آن دو و ارائه ایرادات و امتیازات هر یک، پرداخته شده است. در ابتدا به موضوع تأیید اتهامات توسط قاضی ناظر و اهداف روی آوردن به این مدل و نیز فرآیند تأیید اتهامات برای ارسال پرونده به مرحله محاکمه در دیوان پرداخته شده و سپس مدل ایرانی و فقدان نظارت قضایی بر مرحله ختم تحقیقات مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت نتیجه گیری ارائه شده است (شمس، ۱۳۸۵).

جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری

جرم واقعه‌ای است که می‌تواند بر حسب مورد حقوق شخصی معین یا جامعه را نقض کند. جامعه برای حمایت از ارزش‌های بنیادین شهروندی و اجتماعی، برخی رفتارها را جرم‌انگاری و برای آنها مجازات تعیین می‌کند. مجازات بزهکار با هدف اجرای عدالت یا بازدارندگی عمومی و خصوصی اجراء می‌شود؛ نیل به این اهداف مستلزم دستگیری مرتکب و محکومیت وی است. تجربه نشان داده است که همه جرایم کشف، همه مرتکبان جرم دستگیر و همه دستگیرشدگان به عنوان مرتکب جرم شناسایی نمی‌شوند؛ زیرا برخی جرایم بزه‌دیده مستقیم ندارند یا ماهیتاً به گونه‌ای ارتکاب می‌یابند که قابل کشف نیستند یا بزه‌دیدگان بنابر مصالح خانوادگی یا ترس از مرتکب، بزه‌دیدگی خود را به مراجع پلیسی-قضایی گزارش نمی‌کنند. این امر موجب شده است که نهادی تحت عنوان دادستان با رسالت تعقیب متهم و احقاق حقوق جامعه ایجاد شود. تأسیس نهاد دادستانی می‌تواند بسیاری از نواقص ناشی از عدم کشف جرم و تعقیب متهمان را رفع کند. در مقابل، این امر می‌تواند مشکل دیگری را ایجاد کند، به گونه‌ای که امکان دارد متعاقب وقوع یک جرم برخی افراد که در واقع بی‌گناه هستند به عنوان متهم وارد فرایند عدالت کیفری شوند و در این مدت از حقوق و آزادی‌های شهروندی محروم شوند. بنابراین، بی‌کیفر ماندن مرتکبان جرم و مجازات یا اعمال ابزارهای محدودکننده تعریف‌شده در فرایند عدالت کیفری علیه بزه‌ناکردگان، به یک میزان برای نظم جامعه یا حقوق شهروندی مضر است. با این وصف، می‌توان مدعی بود که تأسیس نهاد دادستان از جهت اینکه می‌تواند با تعقیب متهمان، بازدارندگی عمومی و خصوصی را تضمین کند، مطلوب است (خالقی ۱۳۸۸). اما این نهاد از این جهت که می‌تواند حقوق و آزادی‌های برخی شهروندان را که به اشتباه متهم شده‌اند، سلب یا محدود کند، قابل نقد است. پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که نهاد دادستان چه جایگاهی در نظام عدالت کیفری دارد؟ آیا نماینده نظم عمومی و متضمن حقوق جامعه است، یا افزون بر آن می‌تواند از حقوق متهمی که می‌داند به اشتباه دستگیر شده دفاع کند؟

می‌توان گفت اگر دادستان به عنوان نماینده جامعه و نظم عمومی فرض شود، جایگاه امنیتی و اجرایی-اداری وی و اگر به عنوان نماینده عدالت و متضمن حقوق شهروندی فرض شود، جایگاه قضایی یا شبه‌قضایی وی در نظام عدالت کیفری پررنگ می‌شود. در پاسخ به این پرسش که کدام یک از جایگاه‌های اداری یا قضایی برای دادستان مطلوب است، می‌توان چنین پاسخ داد که با توجه به تقسیم وظایف در فرایند عدالت کیفری ضروری است دادستان جایگاه اداری داشته باشد؛ زیرا دادستان به طرفیت از جامعه در فرایند عدالت کیفری سهیم است و از طرف جامعه با هدف تأمین نظم عمومی اقدام به اقامه دعوی عمومی می‌کند. از همین رو، به دلیل اینکه در فرایند عدالت کیفری طرف دعوی عمومی است و جایگاه قضایی مستلزم بی‌طرف بودن آن است، دادستان نمی‌تواند جایگاه قضایی داشته باشد. جایگاه دادستان در نظام عدالت کیفری، در نظام‌های حقوق عرفی و نظام‌های حقوق رومی-ژرمنی متفاوت است، به گونه‌ای که در نظام‌های حقوق عرفی نقش اجرایی دادستان پررنگ‌تر است و دادستان بخشی از قوه مجریه است و تلاش می‌شود استقلال عمل این نهاد در این قوه حفظ شود. اما در نظام‌های رومی-ژرمنی بر حسب انتخاب کشورها ممکن است دادستان بخشی از قوه مجریه یا قضائیه باشد (هامیلتن، بی‌تا: ۵). به عنوان مثال در نظام حقوقی فرانسه دادستان بخشی از وزارت دادگستری است و در عین حال پایه قضایی دارد. در نظام حقوقی انگلستان مدیر تعقیب [دادستان] بخشی از وزارت کشور، در آمریکا دادستان بخشی از وزارت دادگستری (کوشکی، ۱۳۸۷: ۱۳) و در ایران بخشی از قوه قضائیه است و پایه قضایی دارد. البته باید توجه داشت که وابستگی اداری دادستان به قوه مجریه یا قضائیه بر حسب نظام سیاسی پارلمانی یا ریاستی متفاوت است. بر

همین اساس تکالیف دادستان در نظام‌های حقوقی مختلف فرق می‌کند و در برخی نظام‌ها به عنوان مقام مسئول تعقیب جرم شناخته می‌شود و در برخی دیگر افزون بر تکلیف تعقیب جرم، تکالیف دیگری به دادستان تفویض می‌شود که ماهیت قضایی یا شبه‌قضایی دارند. در پاراگراف پنجم مقدمه راهنمایی‌های مرتبط با نقش مقام تعقیب جرم مصوب ۱۹۹۰ چنین مقرر شده است: «مقامات تعقیب جرم نقشی مهم در اجرای عدالت دارند (...) و هدف آنها کمک به عدالت کیفری منصفانه و برابر و حمایت مؤثر از شهروندان در قبال جرم» است. همان گونه که از این شیوه بیان توصیه‌ای استنباط می‌شود، مقام تعقیب جرم نقش «اجرای عدالت» را عهده‌دار است و در این مسیر باید بدون تبعیض و جانبداری حتی در مواردی که مقامات دولتی و رسمی علیه شهروندان مرتکب جرمی شوند، مکلف به تعقیب جرم باشد. هرچند واژه عدالت مبهم و عام‌الشمول است، به نظر می‌رسد منظور توصیه‌نامه از اجرای عدالت این نیست که دادستان باید جایگاه قضایی یا شبه‌قضایی داشته باشد، بلکه به این معنا است که در اجرای نقش‌های خود جانبداری نداشته و به صورت عادلانه و بی‌طرف جرایم ارتکاب‌یافته را مورد تعقیب قرار دهد، بدون اینکه از حزب، دیدگاه سیاسی یا منافع اداری قوه مجریه یا مقتنه جانبداری کند. در توصیه سوم این سند چنین بیان شده است: «مقامات تعقیب جرم نمایندگان اصلی اجرای عدالت هستند و باید در تمام زمان‌ها شأن و منزلت حرفه خود را رعایت کنند» (توصیه‌های مرتبط با مقامات تعقیب جرم، ۱۹۹۰). همان گونه که در ساختار سیاسی دولت-کشور «برای تضمین آزادی‌ها و ممانعت از استبداد، اصل تفکیک قوا به رسمیت شناخته شده است» (بشیریه ۱۳۸۷: ۳۴۶)، در نظام عدالت کیفری نیز ضروری است در راستای تضمین حقوق و آزادی‌های طرفین دعوا، اصل تفکیک تکالیف و جایگاه‌های قضایی و اجرایی از طرفین دعوا به رسمیت شناخته شود و به میزان ممکن استقلال جایگاه‌های قضایی از طرفین دعوا تضمین شود. استادان آیین دادرسی کیفری معتقدند: «در دادرسی‌های کیفری، دادستان حکم و کیل جماعت را دارد و به نام جامعه جرایم را تحت تعقیب قرار می‌دهد» (آخوندی، ۱۳۷۴: ۵۴). وانگهی، نظر به مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت که دادستان در فرایند عدالت کیفری جایگاه اجرایی دارد و مکلف به تضمین منافع جامعه از رهگذر تعقیب جرایم به صورت مستقل و بی‌طرف است

فرایند تأیید اتهام در دادرسی ایرانی

مدل ایرانی آن گونه که بحث شد همانند مدل فرانسوی، دارای بازپرس است؛ اما، نمی‌توان آن را جزء مدل‌های همراه با نظارت قضایی تصور کرد. علت، آن است که از یک سو، بازپرس در مراحل سه‌گانه نقض حریم خصوصی، آزادی افراد و تصمیم‌گیری برای ارسال پرونده به دادگاه، رأساً تصمیم‌گیری می‌نماید و از سوی دیگر، برخلاف مدل فرانسوی، قاضی مستقل دیگری «قاضی آزادی‌ها و بازداشت» وجود ندارد تا بر اقدامات بازپرس نظارت نماید. بازپرس در مدل ایرانی تحت نظارت دادستان قرار دارد و این نظارت را نمی‌توان یک نظارت قضایی مستقلانه و بی‌طرفانه دانست.

مواد ۲۶۴ و ۲۶۵ قانون فوق به موضوع قرارهای نهایی منع تعقیب و جلب به دادرسی اختصاص یافته است. بر اساس ماده ۲۶۵ «بازپرس در صورت جرم بودن عمل ارتكابی و وجود ادله کافی برای انتساب جرم به متهم، قرار جلب به دادرسی و در صورت جرم نبودن عمل ارتكابی و یا فقدان ادله کافی برای انتساب جرم به متهم، قرار منع تعقیب صادر و پرونده را فوراً نزد دادستان ارسال می‌کند»...

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نوآوری چندانی نسبت به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در این قسمت ندارد. تنها تفاوت آن، جایگزینی اصطلاح «جلب به دادرسی» به جای «قرار مجرمیت» است. همانند قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قرارهای منع تعقیب و جلب به دادرسی متهم باید به تأیید دادستان برسد. در صورت بروز اختلاف بین بازپرس و دادستان، مطابق ماده ۲۶۹ حل اختلاف با دادگاه صالح خواهد بود. بنابراین در مدل ایرانی برعکس مدل‌های ایتالیایی و دیوان کیفری بین‌المللی، اظهارنظر برای ارسال پرونده به دادگاه توسط مقام متصدی تحقیقات مقدماتی صورت گرفته و جلسه جداگانه‌ای برای تأیید اتهامات یا کیفرخواست تشکیل نمی‌شود. موضوعی که مدل ایرانی را به یک مدل بدون نظارت قضایی تبدیل می‌نماید (قیاسی و علی افراسیابی، ۱۳۹۳)

ممکن است شخص بیگانه با قانون آیین دادرسی کیفری ایران با مطالعه آن به این نتیجه برسد که با توجه به آنکه قرارهای بازداشت افراد و نیز جلب به دادرسی که توسط بازپرس صادر می شود، نیازمند تأیید دادستان می باشد، بنابراین مدل ایرانی نیز یک مدل همراه با نظارت قضایی است. این نتیجه گیری از دو جهت مواجه با ایراد است. اولاً در مدل های دارای مانع، مقام متصدی تحقیقات، اختیاری برای صدور مستقلانه قرارهای بازداشت و جلب به دادرسی ندارد. برای مثال در مدل فرانسوی، بازپرس حق صدور قرار بازداشت را نداشته و تنها می تواند بازداشت افراد را از قاضی آزادی ها و بازداشت تقاضا نماید. همچنین در مدل ایتالیایی، دادستان، حق ارسال مستقیم پرونده به دادگاه را نداشته و باید مجوز لازم را از قاضی تحقیقات ابتدایی بگیرد. این در حالی است که در مدل ایرانی، مقام متصدی تحقیقات شامل بازپرس، دادستان، معاون دادستان و یا دادیار در خصوص بازداشت افراد و جلب به دادرسی، قرار صادر می نمایند.

ثانیاً در مدل های همراه با نظارت قضایی، منظور از مانع، وجود یک مقام قضایی ناظر است که این مقام، شخصاً در انجام تحقیقات و جمع آوری دلایل دخالتی نمی کند و به لحاظ اصولی و قانونی نیز نمی تواند دخالتی داشته باشد. برای مثال در ایتالیا قاضی تحقیقات ابتدایی هیچ دخالتی در امر تحقیقات ندارد و امر تحقیقات و جمع آوری دلایل مرتبط با جرم بر عهده دادستان است. در دیوان کیفری بین المللی نیز شعبه پیش دادرسی، دخالتی در امر تحقیقات نداشته و تنها وظیفه این مرجع، نظارت قضایی بر اقدامات دادستان است. این در حالی است که در ایران، مقام ناظر بر اقدامات بازپرس، دادستان است. دادستان از یک سو، مقام تعقیب بوده و بنابراین شأن او هم سنگ شأن شاکی خصوصی است و از سوی دیگر، دادستان در انجام تحقیقات دخالت دارد. بنابراین به هیچ وجه با مقامات قضایی ناظر در مدل های همراه با نظارت قضایی قابل مقایسه نیست. اصولاً نیز این موضوع که نظارت بر اقدامات بازپرس با دادستان باشد، معقول و منطقی به نظر نمی رسد. شاید بتوان نظارت بر اقدامات بازپرس توسط دادستان را با نظارت شاکی خصوصی بر بازپرس مقایسه کرد. وظیفه دادستان، تعقیب متهمین و تقاضای مجازات برای ایشان بوده و این وظیفه به وسیله جامعه به دادستان تفویض شده است. طبیعی است که دادستان، برخورد با متهم و بازداشت ایشان را خواستار باشد. بنابراین دادستان را نمی توان مانعی مناسب و بی طرف در مقابل اقدامات ناقض حقوق اساسی افراد دانست و از این جهت مدل ایرانی به عنوان یک مدل بدون نظارت قضایی بررسی شد

نتیجه

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام دادرسی کیفری در ایران به تبعیت از حقوق فرانسه برپایه نظام دادرسی مختلط شکل گرفته بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سعی بر این شد که کلیه امور قضایی، فرهنگی، سیاسی و غیراینها بر مدار فقه اسلامی قرار گیرد. بویژه کوشش به عمل آمد تا قضاء و دادرسی به صورت کاملاً اسلامی درآید و از اعمال و اجرای قوانین خلاف شریعت مقدس اسلام پرهیز شود. طبق مقررات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت و تشریح از آن پروردگار است و وحی الهی در بیان قوانین نقش بنیادی دارد. کلیه قوانین و مقررات مدنی و جزایی باید براساس موازین اسلامی باشد. صفات و شرایط قاضی طبق موازین فقهی به وسیله قانون معین می گردد. کشف جرم، تعقیب، مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون اسلامی و اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین از وظایف قوه قضائیه می باشد. بنابراین با توجه به اصول متعدد قانون اساسی و لزوم انطباق کلیه قوانین و مقررات کشور با موازین شرع و انطباق قوه قضائیه با نظام قضاء اسلامی، قانونگذار ایرانی دچار آشفتگی و سرعت در قانونگذاری شد و قوانین متعددی در زمینه سازمان قضایی مراجع بدوی و تجدیدنظر به تصویب رساند. در همین راستا در سال ۱۳۷۳ با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به بهانه هرچه اسلامی تر کردن دادرسی و مراجعه مستقیم به قاضی، نهاد نود ساله دادسرا از سیستم قضایی حذف شد و کلیه مراحل پنج گانه دادرسی کیفری در اختیار شخص واحدی به نام قاضی دادگاه قرار گرفت. در سال ۱۳۷۸ نیز قانون آیین دادرسی کیفری متناسب با این سیستم به تصویب رسید. اما به زودی معایب بی شمار نظام قضایی بدون دادسرا و مراجعه مستقیم به قاضی، که باعث تراکم بیش از حد پرونده ها در دادگستری گردید، سبب شد تا در سال ۱۳۸۱ با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادسرا مجدداً

احیا گردید و به دلیل اهمیت این قانون گاه از آن به عنوان قانون « احیای دادسرا » نیز نام برده می‌شود. بنابراین با تصویب این قانون مجدداً نظام مختلط (دادسرا- دادگاه) مورد اقبال مقنن قرار گرفت. هرچند برخی از حقوقدانان معتقدند که قانونگذار با تصویب مواردی همچون اختیار دادستان در انتخاب قاضی تحقیق و حق تحقیق و رسیدگی مقدماتی در تعداد زیادی از جرایم، محرومیت وکیل از مداخله در جریان تحقیقات مقدماتی و حتی محرومیت از حضور در برخی جلسات تحقیق (آنجا که قاضی تشخیص می‌دهد)، عدم پیش‌بینی حق سکوت برای متهم، ضابطه‌مند نبودن بازجویی از متهم، مبهم بودن وضعیت شخص تحت نظر در مدت بازداشت، غیر ترافیعی بودن تحقیقات، عدم شناسایی حق مطالعه پرونده توسط وکیل متهم و ... نظام دادرسی کیفری ایران را از نظام مختلط به سمت نظام دادرسی تفتیشی سوق داده است. اما این نظر نمی‌تواند صحیح باشد چرا که نظام دادرسی ایران با پذیرفتن تفکیک مرحله تحقیق از مرحله دادرسی گرایش به سمت نظام دادرسی مختلط پیدا کرده است اما در مرحله تحقیق از تحولات جهانی در زمینه حقوق بشر و حقوق متهم که بیشتر در این مرحله شاهد تحولات بسیار زیادی در حقوق کشورهای مختلف شده است عقب مانده و متناسب با آن به اصلاح مقررات آیین دادرسی کیفری اقدام ننموده است. به بیان دیگر « بیشترین و مهمترین تغییرات نظام مختلط، در ویژگی تفتیشی بودن مرحله تحقیقات مقدماتی صورت گرفته است و این امر به ویژه در پرتو تصویب اسناد بین‌المللی مربوط به حقوق بشر پس از پایان جنگ جهانی دوم عملی شده است، اسنادی که در جهت تضمین حقوق دفاعی متهم در جریان تعقیب و محاکمه تنظیم شده‌اند». در حالی که در ایران متناسب با این تحولات، آیین دادرسی کیفری آن اصلاح نگردیده است.

منابع

آخوندی، محمود. (۱۳۷۴). آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی)، چاپ هشتم، نشر نگاه معاصر. کوشکی، غلامحسین. (۱۳۸۷). بررسی اختیارات و وظایف دادستان در آ.د.ک ایران و فرانسه، با راهنمایی محمد اردبیلی، پایان‌نامه دکتري، دانشگاه شهید بهشتی.

شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج دوم، انتشارات دراک، چ دهم، ۱۳۸۵، ص ۱۱۸.

خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات شهر دانش، چ سوم، ۱۳۸۸، ص ۱۵.

Hamilton. James, the Role of the Public Prosecutor in Upholding the Rule of Law, Director of Public Prosecutions, Ireland.)